روش برداشت از قرآن

شهید آیت الله دکتر بهشتی

بسم الله الرحمن الرحیم

روش برداشت از قرآن

نویسنده:

محمد حسینی‌بهشتی

ناشر چاپی:

روزنه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روش برداشت از قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : بهشتی، سیدمحمد، ۱۳۰۷ – ۱۳۶۰.

عنوان و نـام پدیـدآور : روش برداشت از قرآن/ سیدمحمد حسینی‌بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشـر آثار و انـدیشه‌های شـهید آیت‌الله دکتر بهشتی.

مشخصات نشر : تهران: روزنه، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.؛ ۹/۵ × ۱۸ س‌م.

شابک : ۱۵۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۳۵۳-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.

یادداشت : نمایه.

موضوع : قرآن-- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله بهشتی

رده بندی کنگره : BP۶۵/۳/ب۹۴ر ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۶۰۴۸۲

مقدّمه

آنچه پیش روی شـماست، متن مصاحبه‌ای است که در فروردین‌ماه ۱۳۵۶ ش توسط شهید حجت‌الاسلام علی‌اکبر اژه‌ای در اصفهان با شـهید آیت‌الله دکتر بهشتی تحت عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است. این مصاحبه در آغاز به صورت نوار در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی اقدام به چاپ آن کرد. پس از انجام اصلاحات توسط دکتر بهشتی، حزب جمهوری اسلامی آن را به صورت کتاب منتشر ساخت.

اینـک بـا تـوجه به درخواسـتهای مکرر برای چـاپ مجـدد این گفتگـو که بـا گـذشت زمـان نایـاب شـده است، اقـدام به انتشـار آن می‌نمائیم.

امید آنکه به فهم دیدگاه‌های ایشان در مباحث تفسیر قرآن یاری رساند.

بسم اللّه الرحمن الرحیم

س – در بیست سال اخیر گرایش به فهم قرآن موج گسترده‌ای پیدا کرده و تمایل شدیدی به فهم قرآن پیدا شده است، مخصوصاً نسل جوان از این حالت که می‌گفتند نزدیک قرآن نیائید چون نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید بیرون آمده‌اند و خودشان می‌خواهند هر چه بیشتر از قرآن استنباط و برداشت کنند و می‌بینند که چه برداشت‌های زنده‌ای هم به‌دست آورده‌اند اما در عین حال انحرافات زیادی هم پیش آمده، دسته‌ای از این راه و دسته‌ای از آن راه، از آن طرف تعبیرها و تفسیرها و توضیحات و پیش‌داوری‌هایی می‌شود و از این طرف هم موانع زیادی به‌وجود می‌آید. برای آن‌که جوانان با همین امکانات ضعیفی که دارند بتوانند خیلی خوب و اصیل از قرآن استفاده کنند، چه باید کرد و شما چه شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کنید؟

ج – چند سال قبل در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن به مناسبت تفسیر آیه کریمه «الَّذِی أَنزَلَ عَلَیْکَ الکتاب مِنْهُ ءَایَتٌ مُّحْکَمَتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَبِ وَ أُخَرُ مُتَشَبِهَتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَآءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغَآءَ تَأْوِیلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ»(۱) بحث نسبتاً گسترده و مفصلی ناظر به ابعاد روز داشتم که خوشبختانه ضبط شده و توصیه می‌کنم در درجه اول آن بحث را که با آمادگی قبلی در چند جلسه ایراد شد و نوارش هم موجود است گوش کنید و اگر مناسب دانستید آن بحث گسترده را در اختیار جویندگان راه حق و علاقمندان به فهم قرآن قرار دهید وگرنه این پاسخ فشرده را که در این دیدار می‌توانم به سئوالتان بدهم، هر چند بد ون تنظیم قبلی است و شک دارم که آن جامعیت لازم را بتوانم در این پاسخ به شما ارائه دهم، در اختیارشان قرار دهید. پاسخ به سئوال شما را بند بند می‌گویم که از هم مجزا باشد.

۱– قرآن برای همگان قابل فهم است

در اینکه فهم قرآن کریم به یک گروه معین مختص نمی‌باشد، کمترین تردیدی راه ندارد. بی‌شک قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تأکید فراوان دارد. قرآن همواره تاکید دارد که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. این کتاب نور، روشنگر، مبین و آشکارکننده حقایق و وظایف است. خیلی روشن است که قرآن مستقیماً مورد استفاده کسانی قرار می‌گرفت که پیغمبر اکرم)ص(بر آنها فرا می‌خواند. در داستان‌های تاریخی، مکرر داریم افرادی که مسلمان نبودند و حتی مخالف اسلام بودند چند آیه از قرآن را گوش می‌کردند، از همان معنایی که از آیات می‌فهمیدند شور و هیجان و عشقی شدید نسبت به اسلام پیدا می‌کردند و هدایت می‌شدند. وقتی حکمی نازل می‌شد، وقتی دستور جهادی می‌آمد و به‌صورت آیه بر پیغمبر نازل می‌شد، پیغمبر همان آیه را بر مردم می‌خواند و مردم از همان آیه تکلیف خود را می‌فهمیدند. در این‌که قسمت اساسی و اصلی قرآن، نه فقط قسمت‌های اندکی از آن، برای فهم همگان است کمترین تردیدی نیست. آیات قرآن و همه کسانی که با تاریخ و سیره آشنایی دارند، بر این معنی تصریح می‌کنند. بنابراین قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص.

۲– کلیدهای فهم قرآن

همین قسمت عمده قرآن که برای عموم قابل فهم است اولاً به زبان عربی است. ثانیاً به زبان عربی عصر پیغمبر است. ثالثاً به‌صورت القاء شفاهی یک مطلب است نه به‌صورت یک نوشته، یعنی مثل سخنی که همین الآن می‌گویم؛ سخنی است رویاروی که به‌تدریج

به مناسبت‌های گوناگون، خطاب به مردم گفته شده، نه به‌صورت کتابی که مؤلف از اول تا به آخر تنظیم کرده باشد. مطلبی بر پیغمبر نازل می‌شد و پیغمبر هم آن را به مردم القاء می‌کرد، بعد این مطلبی را که پیغمبر به‌صورت شفاهی القاء می‌کرد در حافظه‌ها یا در نوشته‌ها یادداشت و ضبط می‌کردند.

پس این سه نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: ۱- قرآن به زبان عربی است. ۲- به زبان عربی عصر پیغمبر است. ۳- مطلبی است که به‌صورت شفاهی القاء شده و بعداً به صورت سینه به سینه ضبط شده و هم نوشته و ثبت شده است. توجه به این سه نکته مطالبی را پیش می‌آورد که همه کسانی که به فهم قرآن علاقمند هستند باید به آن‌ها توجه فراوان کنند.

اول، لزوم آشنایی با زبان عربی است. گفتیم قرآن به زبان عربی است. بنابراین برای فهم یک متن عربی، بی‌شک مطالعه‌کننده باید زبان عربی را به خوبی فرا گیرد. یادگیری خوب زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است. متأسفانه در میان دوستان بسیار خوب، دوست داشتنی و دارای حسن نیت، مکرر دیده‌ام کسانی را که بدون تسلط بر زبان عربی و صرفاً با آشنایی ابتدایی با صرف و نحو و با استفاده از کتاب‌های لغت و یا واژه‌نامه‌های قرآن که اخیراً عربی به فارسی تهیه شده، درصدد فهم معنی آیات برمی‌آیند و گاهی اشتباهاتی می‌کنند که واقعاً مضحک و خنده‌آور است اما چون این‌ها دوستان بسیار خوب و با حسن نیتی هستند هر وقت مراجعه کرده‌اند و به آن‌ها توضیح داده‌ایم که در کارشان چه نقص‌هایی وجود داشته، خیلی راحت قبول کرده‌اند.

برای فهم قرآن باید به زبان عربی تسلط کامل داشته باشیم. باید در حد یک فرد عرب با این زبان آشنا بود زیرا این کتاب به زبان عربی است. بنابراین آشنایی کافی با صرف و نحو و دانستن لغات لازم است. قدرت استفاده از کتاب‌های لغت با توجه به این نکته که گاهی یک واژه ممکن است چندین معنی داشته باشد و تشخیص این‌که در این‌جا کدام معنی مناسب است احتیاج به تسلط نسبی در استفاده از کتاب‌های لغت دارد.

دوم، قرآن به زبان عربی عصر پیغمبر است. همه کسانی که با زبان آشنا هستند می‌دانند که در میان همه ملت‌ها، زبان دچار تحول و تطور می‌شود. ممکن است یک لغت در ۱۳۰۰ سال قبل یک معنی خاصی داشته و امروز یک معنی جدید پیدا کرده باشد. یا اینکه امروز هم آن معنی و هم معانی جدید بکار رود. باید مراقب بود کلماتی که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رایجش کدام بوده است. اگر کلمه‌ای بود که امروز یک معنی پیدا کرده و این معنی خوشایند ماست و ما دوست داریم که این کلمه در آیه این معنی را بدهد و حال آن‌که این معنی اصلاً در آن موقع نبوده، کاربرد این کلمه بر این معنی در عصر قرآن واقعاً غلط است. یکی از دوستان که در طبیعت‌شناسی قرآن کار می‌کرد آیاتی راجع به طبیعت قرآن استخراج کرده بود و با تصاویر و توضیحاتی که بر آن‌ها اضافه کرده بود، برای من آورد تا من هم نظری بدهم، دیدم روی برخی از کلمات تکیه‌هایی کرده که اصلاً این‌جور تکیه کردن معنی ندارد. مثلاً نوشته بود که آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الارضَ کِفَاتاً»(۲) به حرکت زمین اشاره دارد. او در مراجعه به فرهنگ لغت دیده بود که کفات به معنی پرنده تیزپرواز است و آیه را ترجمه کرده بود: «آیا ما زمین را به صورت یک موجود تیزپرواز قرار نداده‌ایم» و بعد استدلال کرده بود که از نظر قرآن زمین حرکت می‌کند. ملاحظه می‌کنید که این آقا به فرهنگ‌های لغت عربی مراجعه کرده و کفات را به معنی پرنده تیزپرواز یافته است. به او گفتم که اولاً باید دید آیا کفات در عصر قرآن و در محیط نزول قرآن هم به معنی پرنده تیزپرواز به‌کار رفته یا این یک معنایی است که به‌تدریج در ادوار بعدی پیدا کرده است. ثانیاً شما باید توجه کنید که این آیه متصل به آیه بعدی است. «اَلَم نَجْعلِ الارضَ کِفاتاً. اَحْیاءً و اَمواتاً» آیا زمین را برای اموات و احیاء کفات قرار نداده‌ایم؟ یعنی احیاءً واموتاً دنباله کفاتا قرار می‌گیرد. بنابراین معنی پرنده تیزپرواز برای زنده‌ها و مرده‌ها چیست؟ آیا معنی روشنی دارد؟ با مراجعه به فرهنگ‌ها معلوم می‌شود که کفات در اصل عبارت است از زمینی که دربر گیرنده چیزهای دیگر باشد آیا ما زمین را شیىء دربرگیرنده قرار ندادیم؟ دربر گیرنده زنده‌ها و مرده‌ها؟ زنده‌هایی هستند که در زیرزمین لانه می‌سازند، مثل خرگوش و موجودات دیگر. و لاشه جانداران هم، معمولاً درون زمین دفن می‌شود یا لایه‌هایی از سیل می‌آید و روی پیکرهای

مرده را می‌پوشانـد و از همین‌ها سـنگواره‌ها به‌وجود می‌آیـد. بنابراین، این‌که انسان ببینـد کفات به معنی پرنده تیزپرواز به‌کار رفته و چون الآن در پی این است که حرکت زمین را از آیه‌های قرآن استفاده کند، فوراً این را حمل بر این معنا بکند، شیوه درستی نیست و بایـد از آن خودداری شود. بایـد معلوم شود آیا کفات در عصـر پیامبر)ص(هم به این معنی به‌کار می‌رفته یا این یک معنی جدید است؟ به‌خصوص که این معنی در کتاب‌های لغت پیشین وجود ندارد و این خود دلیلی است که این یک معنی جدید می‌باشد و در عصـر پیغمبر)ص(نبوده است. بنده الآن مشغول سـخن گفتن هسـتم و از عبارات و کلماتی استفاده می‌کنم و این کلمات را به همان معنایی به کار می‌برم که امروز فهمیده می‌شود. حالا اگر سیصد سال دیگر عین این سخنرانی من وجود داشت و این کلماتی که من به کار می‌برم، آن روز در معنای دیگری به کار رود، آیا کسـی می‌تواند بگوید فلانی این منظور امروزی را می‌خواست بگوید؟ این که درست نیست. پس باید کلمات را به همان معانی به کار ببریم که در آن عصر به کار رفته است.

سوم، مطـالب قرآنی بـه صـورت شـفاهی گفته شـده است. هر مطلب شـفاهی و حـتی همه مطـالب کتـبی نـاظر به شـرایط محیطی و اجتماعی زمان خودش می‌باشد. یعنی نمی‌تواند ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خود نباشد. زیرا در یک جو و فضایی سخن می‌گوید و یا در این جو و فضا دارد چیز می‌نویسد. بنابراین وقتی درون این جو دارد مطلبی می‌گوید یا می‌نویسد، یک سلسله قرائن هست که به فهم مقصود گوینده و نویسنده کمک می‌کند. صحنه جنگ »احد« است. آیاتی خطاب به جنگجویان نازل می‌شود. این جنگجویـانی که در صـحنه جنـگ هسـتند و تمام مسائل را به چشم می‌بیننـد و حضور ذهن دارنـد فوراً با نزول آیه، مطلب و مقصود خـدای متعال را درک می‌کننـد. حالا من که در آن صـحنه جنگی نیسـتم اگر بخواهم این مطلب را از همان آیه درک کنم چه باید کنم؟ بایـد با مطالعه تاریخ، خودم را در آن صـحنه قرار بدهم. بنابراین فهم صـحیح از مقصود آیات قرآن، کم و بیش به حضور در صحنه‌های نزول این آیات ارتباط دارد. این حضور برای مردم عصر پیغمبر مهیا بوده است اما برای مردم دیگری که در آن عصر و یا در عصـرهای بعد زندگی می‌کردند و از صـحنه دور بودند، این حضور باید به چه وسیله‌ای حاصل شود؟ به‌وسیله مطالعه تاریخ. این است که یکی از شـرایط فهم صـحیح بسیاری از آیـات قرآن، تحقیق تاریخی و مطالعه تاریخی و حضور از طریق تاریـخ در شـرایط نزول قرآن اسـت. در ایـن زمینـه محققیـن گذشــته کتاب‌هـای متعـددی نوشــته‌اند تحـت عنـوان اسـباب النزول و دو کتـاب از آن‌ها کتاب‌های بسـیار خوبی است که معروف هم هست و مورد استفاده مفسران قرآن است. یکی اسباب النزول واحدی و دیگری اسباب النزول سـیوطی. کتاب‌های دیگری هم در این زمینه هست ولی کافی نیست. به نظر بنده مطالعه دقیق یک دوره از تاریخ اسـلام برای فهم بسـیاری از قسـمت‌های قرآن ضرورت دارد. بند دوم را خلاصه می‌کنم به این صورت که باید توجه کرد که قرآن در ۱۳ یا ۱۴ قرن قبـل در محیطی بـه زبـان عربی نوشـته و یـا بهـتر اسـت بگـوییم گفتـه شـده اسـت و چـون به زبـان عربی است، کسـی که امروز می‌خواهـد آن را بفهمد باید زبان عربی را به خوبی بداند و چون زبان عربی ۱۴ قرن قبل است باید به واژه‌نامه و معانی لغات در آن عصـر اطلاع پیدا کند و معانی کلمات جدید را به حساب قرآن واریز نکند و چون در شرایط اجتماعی خاصی آیات نازل شده است باید از طریق تحقیق تاریخی، انسان خودش را در شرایط آن زمان قرار دهد.

۳- درک ارتباط آیات قرآن

آیـات قرآن بـا هم ارتبـاط دارنـد. گـاهی این ارتبـاط خیلی روشن و واضـح است امـا همان‌طور که گفتیم قرآن نوشـته‌یی نیست که نویسـنده به صورت یـک کتـاب تألیف کرده باشـد بلکه مجموعه‌ای از آیات و سوره‌هایی است که طی مـدت بیست و سه سال و به مناسبت‌های مختلف و بـا توجه به شـرایط متنوع نـازل شـده و بعـداً به‌صورت یـک کتـاب یـا یـک مجموعه درآمـده است. آیات و سوره‌ها نیز به ترتیب تاریـخ نزول وحی بر پیامبر در پی هم قرار نگرفته‌اند. با تحقیق پیرامون تاریخ نزول آیات به این نتیجه می‌رسـیم که در برخی موارد چنـد آیه در ادامه‌ی سوره‌ای گذاشـته شـده که سال‌ها قبل نازل شـده است. بنابراین اگر گاهی دیده می‌شود که

معنی ظاهر و روشن یک آیه با مطلب آیات قبل یا بعد از آن ارتباط کامل ندارد، نباید دچار تردید شویم و درصدد آن برآییم که یک معنی دیگر برای آن آیه دست و پا کنیم که با مطلب آیات قبلی یا بعدی کاملاً مربوط شود.

در بسیاری از آیات قرآن این وضع دیده می‌شود که کلمه اول آیه بعد متمم فعل یا صفتی است که در آیه قبل آمده است. به عبارت دیگر گاهی دو بخش از یک جمله طولانی به‌صورت دو آیه درآمده است. نظیر این وضع را در شعر نو یا بهتر بگوییم اشعار »سیلابی« فراوان می‌بینیم. در این اشعار پایان هر بند، پایان یک جمله نیست و چه‌بسا بند بعدی متمم بند قبل باشد. باید به این سبک قرآن توجه داشته باشیم که آیات، گاهی هم‌دیگر چنین ارتباط روشنی دارند. بی‌توجهی به این نکته می‌تواند منشأ اشتباه در فهم قرآن شود. مثلاً ـ در آیه‌ای که قبلاً ـ به آن اشاره کردیم آیه »اَلَمْ نَجْعَلِ الارضَ کفاتا، اَحْیاءً و اَمْواتاً«. آیه »اَحْیاءً و اَمْواتاً« در این‌جا اصولاً ـ یک جمله نیست، حتی یک جمله ربطی هم نیست، دو کلمه است که بر یکدیگر عطف شده و دنباله جمله آیه الم نجعل الارض کفاتا است. با توجه به این ارتباط روشن می‌شود که کلمه »کفات« باید معنایی داشته باشد که از نظر قواعد دستوری بتواند با احیاءً و امواتاً که مربوط به آیه بعد است مرتبط باشد. اگر کفات را پرنده تیزپرواز معنی کنیم، از نظر دستوری یک »اسم« است و نمی‌تواند با احیاء و اموتاً رابطه دستوری داشته باشد، ولی اگر به معنی »دربر گیرنده« باشد، احیاء و امواتاً به آسانی می‌تواند با آن پیوند و معنایی داشته باشد و در حکم معقول برای این صفت باشد.

البته گاهی پیوند آیات خیلی هم صریح و روشن نیست. یک نوع انس و آشنایی با قرآن لازم است که انسان پیوند این آیات را با همدیگر بداند و این امر با مراجعه به تاریخ قرآن و بررسی تاریخ نزول آیات که منابع زیادی هم در این مورد وجود دارد، میسر می‌شود. مثلاً محقق متوجه می‌شود این چند آیه یا این دسته از آیات با هم آمده است. پس مجموعه آیات را باید مستقلاً بررسی کرد و گاهی بعضی از آیاتی که در پی هم می‌آیند لزوماً با هم ارتباطی ندارند. پس باید تک آیه و مجموعه آیه‌هایی که با هم نازل شده را به درستی شناسایی کرد تا رابطه‌ی بین آن‌ها به دقت مشخص شود.

۴– پی بردن به احکام قطعی قرآن

در قرآن در مورد یک موضوع آیاتی می‌بینیم که در زمان‌های مختلف نازل شده، یک‌بار چند آیه آمده و دو سال بعد چند آیه دیگر آمده و چون شرایط تازه‌ای بوده، مطلب تازه‌ای را گفته و مطلب قبلی را تکمیل کرده است. هر گوینده یا نویسنده‌ای، این کار را می‌کند. اگر امروز بخواهیم بگوئیم درباره فلان مطلب مراد قرآن و حکم اسلام چیست و یا قرآن چه چیزی بیان کرده، باید تمام آیات مربوط به آن مطلب را در قرآن بیابیم و با رعایت ترتیب تاریخی نزول آیات، آن‌ها را جمع‌بندی کنیم تا بتوانیم بفهمیم که مقصود نهایی اسلام چه بوده است. این‌که گفته می‌شود »القرآن یفسر بعضه بعضاً« بیشتر ناظر به این بحث است.

۵– تعمیم و گسترش آیات قرآن

در عین این‌که گفتیم قرآن کلامی است که در شرایط تاریخی خاص نازل شده و به مسائل آن زمان نظر دارد اما به حکم این‌که کتابی جاوید و جهانی است، هرگز نمی‌توان مقصود از آیات را به آن‌چه مربوط به شرایط ویژه آن زمان بوده است، محدود کرد. یعنی معنی آیات را باید به شرایط زمانی و مکانی دیگر، گسترش داد. گسترده بودن حکم و مقصود یک آیه و محدود نبودن آن در چهارچوب زمانی و مکانی خاص نزول آیات، امری روشن و مسلم است که از خود قرآن به‌دست می‌آید. وقتی قرآن پیغمبر را »نذیراً للعالمین« و »کافهٔ للناس« معرفی می‌کند، وقتی می‌خواهد بگوید که قرآن باید همه‌جا و همه‌ی زمان‌ها را فرا گیرد، بنابراین نمی‌تواند مطالبش در آن چارچوب محصور باشد. بلکه مفاد و روح این مطلب به شرایط زمانی و مکانی دیگر گسترش پیدا می‌کند، یعنی قرآن مطلبی را با صورتی و با اسلوبی متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص بیان می‌کند.

گسترش دادن مطالب قرآنی به شرایط زمانی و مکانی دیگر کاری بالاتر از فهم ساده قرآن است و به تسلط بیشتر بر فهم همه قرآن احتیاج دارد. بنابراین نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که هر فردی این کار را بتواند انجام دهد. این همان اجتهاد و استنباط مجتهدانه از آیات و روایات است. یعنی حتی یک عرب زبان خوش‌فهم زمان پیغمبر نیز که در صحنه‌های آن زمان حضور داشته، نمی‌توانسته به راحتی معانی گسترده آیاتی را که شامل زمان‌ها و مکان‌های دیگر می‌شود را به آسانی بفهمد. زیرا این یک کار فنی و تخصصی است. این‌که گفته می‌شود قرآن ظهری دارد و مطلبی و آن بطن دوباره مطلبی و بطن‌هایی دارد، ناظر بر این مسأله هست که فهم آن بطن‌ها به تخصص احتیاج دارد و این کار همه کس نیست.

۶- برداشت افراد از قرآن متفاوت است

قرآن، کتابی ناظر به انسان و بافت‌های تودرتو و گوناگون روح و روان و اندیشه و رفتار برخاسته از امیال و خواسته‌های آدمی است. به دلیل گوناگونی انسان‌ها و تنوع بی‌اندازه‌یی که در بافت‌های روانی و ذهنی و رفتاری بشر هست، تأثیر قرآن بر روی انسان‌ها، متفاوت است. مکرر تجربه کرده‌ایم که آیه‌ای بر فردی خوانده می‌شود و دل او را آتش می‌زند و او را به هیجان درمی‌آورد. ولی همین آیه بر فرد دیگری خوانده می‌شود که به دلیل تفاوت روحیات این فرد با فرد اول، آیات تأثیر زیادی در او نمی‌کند.

برداشت‌ها و تفسیرهایی که افراد مختلف از یک آیه می‌کنند بسیار متفاوت است. گاهی یک جوان به‌دلیل آمادگی و تشنگی روحی‌اش، از یک آیه برداشت زنده و جالبی همراه با یک نوع جاذبه خاص دارد که چه‌بسا افراد خیلی متخصص که واجد این روحیات نیستند نیز نتوانند از این آیه برداشتی دلنشین و ناظر بر جنبه‌ها و نکته‌های ظریف روحی داشته باشند. این مسئله‌ای است که همواره باید در مورد قرآن و خیلی از متون دیگر دینی و انسانی بدان توجه داشت. یک شعر حافظ یا یک شعر ملای روم برای یک نفر یک معنا، برداشت اثری دارد که ممکن است برای دیگری آن معنا و مفهوم را نداشته باشد.

من به سهم خود از این‌که افراد، برداشت‌های زنده خود را از آیات بنویسند و تقریر و تنظیم کنند و ویژگی‌های خاص یک آیه یا یک جمله از یک آیه را که روح‌نشین و زنده کننده است بیان می‌کنند خیلی خوشحال می‌شوم ولی به یک شرط؛ به شرط این‌که با صراحت بگوید: »من از این آیه چنین برداشتی دارم« و اصرار نداشته باشد که حتماً مقصود از آیه همین برداشتی که من می‌کنم بوده است. چرا؟ چون اگر بخواهد بگوید این آیه منحصراً این معنی را می‌دهد، آن‌وقت کس دیگری هم پیدا می‌شود که روح او از این فرد مترقی‌تر، تشنه‌تر و بافت‌های اندیشه‌ای و رفتاریش فراتر است و ممکن است راه را بر برداشت و تعبیر او ببندد. آیا می‌توانیم راه را بر برداشت او ببندیم؟ خیر. پس کسی نباید راه را بر برداشت‌های دیگری ببندد ولی در عین حال تصریح نماید که این استفاده و برداشت را من شخصاً از قرآن کرده‌ام و آن را به اصل حساب قرآن واریز نکند. بگوید این آیه برای من چنین اثر روانی و برداشت زنده و حیات‌بخش داشته است. این مطلبی است که من خود بدان مقید بوده‌ام و در بحث‌های تفسیری که داشته‌ام، هر وقت می‌خواستم آیه‌ای را با برداشت نو معنی کنم، سعی می‌کردم برداشت شخصی‌ام را در ترجمه فارسی دخالت ندهم و بگویم ترجمه آیه این است و برداشت من از آیه چنین است. توصیه می‌کنم ترجمه آیات را از برداشت شخصی خود جدا کنید زیرا ممکن است برداشتی مترقی‌تر از برداشت شما هم وجود داشته باشد. به همان دلیلی که به برداشت خود اهمیت می‌دهیم، باید به برداشت دیگران هم اهمیت دهیم، همان برداشت‌های زنده را می‌گویم چون همان برداشت‌های زنده هم درجات مختلفی دارد.

۷- قرآن را نباید تفسیر به رأی کرد

در همین برداشت‌های زنده گاهی به انحراف‌های عجیب برخورد می‌کنیم یک نمونه از این انحراف‌های عجیب مربوط است به طلبه‌یی که مراحل تحصیلی معمولی را تا پایان سطح(۳) خوب گذرانده و در شهر خودش، سطح درس می‌دهد. ایشان یک نوشته

تفسیرگونه‌ای دارد که این اواخر آورده بود تا من ببینم و می‌خواست آن را چاپ کند. می‌گفت ممکن است بعداً جنجال‌هایی به‌وجود بیاید، بهتر است قبلاً مسائلی که جنجال‌آفرین است به من تذکر داده شود تا اصلاح شود. این نوشته حدود ۳۰۰ صفحه بود و سوره حمد و قسمتی از سوره بقره را تفسیر کرده بود. من حدود دوازده صفحه اول این نوشته را دیدم و مجبور شدم هفت صفحه بر آن دوازده صحفه نقد بنویسم. بعد خطاب به نویسنده نوشتم: انصاف دهید که نمی‌شود انتظار داشت که یک منتقد برای ۳۰۰ صفحه احیاناً ۲۵۰ یا ۵۰۰ صفحه نقد بنویسد. این نمونه‌ای است. حالا دیگر خود دانید. بعد نگاهی کردم به بحث‌های دیگر و به مطلبی برخوردم که برایتان نقل می‌کنم.

نویسنده می‌رسد به آیه اقیمو الصلوة و در ترجمه آیه می‌نویسد: برپای دارید آتش انقلاب را و می‌گوید صلوة یعنی آتش انقلاب زیرا قرآن می‌گوید: «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر» یعنی صلوة بازدارنده از زشتی‌ها و ناپسندی‌ها و تجاوزها و ظلم‌هاست. ما صدها میلیون مسلمان داریم که حداقل ۳۰۰ میلیون از آنها مرتب نماز می‌خوانند، اما آیا این نماز که می‌خوانند بازدارنده از فحشاء است؟ عملاً ـ نه. ما می‌بینیم در میان این‌ها نماز هست، مسجد هست، بغی و فحشاء و منکر هم هست. پس معلوم می‌شود این نماز که الآن ما می‌بینیم بازدارنده از فحشاء و منکر نیست اما قرآن با صراحت می‌گوید: ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر، اگر صلوة به معنی نماز باشد، این آیه از قرآن نباید درست باشد و قرآن یک ادعایی کرده که خلاف درآمده، برای این‌که ساحت قرآن کریم را از یک خلاف واقع‌گویی منزه نگه داریم باید بگوییم صلوة معنی دیگری دارد. یعنی تا حالا اشتباه می‌فهمیده‌اند که صلوة یعنی نماز، صلوة معنی دیگر دارد و آن آتش است، آتش انقلاب؛ بنابراین تمام آیاتی که می‌گوید اقیموا الصلوة یعنی برپا دارید آتش انقلاب را. حالا معنی اقامه هم فهمیده می‌شود که چرا نگفته «صلوا» ولی می‌گوید اقم الصلوة چون صلوا غیر از اقم الصلوه است، اقم الصلوة یعنی برپای دار آتش انقلاب را، یقیمون الصلوة نیز از برپای‌دارندگان آتش انقلاب یاد می‌کند. اینان مؤمنین راستین‌اند که آتش انقلاب، بازدارنده آن‌ها از فحشا و منکر و بغی است و آیه قرآن خلاف واقع از آب درنمی‌آید. با این کشف مهم معلوم شده در طول این چهارده قرن از خود پیامبر خدا گرفته تا همه مردم دیگر، صلوة و اقامه صلوة را عوضی می‌فهمیده‌اند و لابد این آقا قدقامت الصلوة را که قبل از هر نماز می‌گوئیم، چنین معنی می‌کند که: برپا شد آتش انقلاب؟! خوب این همان تفسیر به رأی است، این همان چیزی است که هر آدم منصف)نمی‌گویم هر آدم مسلمان، نمی‌گویم هر آدم معتقد به خدا و قرآن، می‌گویم هر آدم منصف(یک آدم غیرمسلمان و حتی غیرمعتقد به این‌که قرآن کتاب وحی است اگر بیاید و ببیند با این متن و بر سر این متن این بلاها آورده می‌شود می‌گوید آقا دست بردارید برای خودتان نشسته‌اید و از قرآن معنی‌های متناسب با خواسته‌های خودتان درست می‌کنید.

به این آقا می‌گوییم: بله آقا، قرآن کتاب انقلاب است. اسلام آئین انقلاب است و آیات انقلابی قرآن بسیار فراوان است. ولی مگر آیات انقلابی در قرآن قحط است که ما برای نشان دادن چهره انقلابی اسلام اقیموا الصلوة را این‌گونه معنی کنیم. آقای من اگر می‌بینی ۳۰۰ میلیون نمازخوان هست و نمازشان بازدارنده از فحشاء و منکر نیست چون نمازشان، نماز نیست. نمازشان صورت نماز است. قرآن می‌گوید نماز بازدارنده از فحشاء و منکر است؛ این‌که ما داریم صورت نماز است: صورتی بی‌معنی یا کم‌معنی. نماز ذکر است، یاد خداست، اگر به‌راستی انسانی هر روز ۵ بار نماز خواندنش تجدید ذکر الله و یاد خدا در درون او باشد و در دل و جان او یاد خدا زنده شود و خداشناسی‌اش درست باشد، و معرفتش از رابطه با خدا معرفت صحیحی باشد، هر بار که یاد خدا را در خود تجدید می‌کند در این‌که می‌تواند جلوی او را در فحشاء و منکر و بغی بگیرد شکی نیست و این نماز مؤثر است. نماز راستین بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی است آن هم نه صددرصد. مگر آتش انقلاب صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی را گرفته؟ کدام کشور انقلابی را سراغ داریم که در آن صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی گرفته شده باشد؟ نماز راستین نیز می‌تواند یکی از عوامل بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی باشد.

اقامه صلوة هم معنایش معلوم است. ما در فارسی می‌گوییم مراسم جشن برپا شد، مراسم نیایش برپا شد. این یک اصطلاح است، در زبـان انگلیسـی به جای نماز خوانـدن To Say the Prayer)دعـا گفتـن(می‌گـوییم. این یـک اصـطلاح است و در هر زبـانی به‌صورتی بیان می‌شود که مسئله مهمی نیست. اگر شـما در فارسـی بگوییـد »آیا نمازتان را گفتیـد؟« خنده‌آور است. باید گفت آیا نمازتـان را خوانديـد؟ در عربی هم اگر بگوييم »هل قرات الصـلوة« باز مسخره است، بايـد بگوييم: »هل صـليت« و اين امر مربوط به اختلاف تعبير در زبان‌های مختلف است.

علاوه بر این، قیام یکی از واجبات نماز است و قیام قبل از رکوع یکی از ارکان نماز است. بنابراین در عبادتی که قیام و برپا بودن از واجبـات اصـلی آن است، تعبیر »برپـا دارنـد« و تعبیر »نمـاز بپا شـد« تعبیری است طبیعی و به‌جا و دیگر نیازی نیست که نماز به معنی آتش، آن هم آتش انقلاب باشد، تا تعبیر »برپا داشت« جور درآید.

به هر حال این نوع روبه‌رو شدن با آیات قرآن کریم همان تفسیر به رأی است که سبب می‌شود این کتاب الهی از اصالت بیفتد. آیا هیچ یک از جوانان عزیزِ باایمان و باصـفای ما حاضرند آیات قرآن و عبارات قرآن به‌صورت یک موم دربیاید که این موم نرم را به دست هر کس دادی به هر شـکل که دلش خواست در بیـاورد و به‌جـای آن‌که قرآن به ما چهارچوب فکری، ابعاد فکری مشـخص، جهان‌بینی و ایدئولوژی معین بدهد، به‌صورت چیزی درآید که هر کس، هر جور که دلش خواست، بتواند معنی کند؟

گاهی گفته می‌شود که زبانِ قرآن زبانِ رمز و سـمبولیک است. باید روشن شود که مقصود از این جمله چیست. اگر کسـی بخواهد بگوید زبان قرآن زبان رمز است مثل نامه‌های رمزی، اداری، سیاسـی یا نظامی که رمزی نوشـته و فرسـتاده می‌شود و رمز هم کلیدی دارد که گیرنـده نامه به آن مراجعه می‌کنـد تا معنی نامه را بفهمـد، ما این را قبول نـداریم و شـما هم قبول نداریـد. قرآن کتاب رمز نیست، کتاب مبین است با مفاهیمی روشن و روشـنگر و قسـمت عمده و اصل آن، آیات محکمات است با معانی اسـتوار و قابل فهم برای همگان.

بایـد گفت که قسـمتی از آیـات قرآن متشابهـات نامیـده می‌شود و کم و بیش به‌صورت رمز است. امـا این قسـمت کمی از آیات را شامل می‌شود و نه همه قرآن را.

اما اگر این گفته که قرآن زبانی رمزگونه و سمبولیک دارد به این معنی باشد که قرآن کلامی است دارای سلسله معانی ساده و همه کس فهم، اما علاوه بر این معانی اشاراتی هم به مفاهیم و مطالب عالی‌تر دارد و کسانی می‌تواننـد آن را بهتر درک کننـد که از نظر فکری یا از نظر اجتماعی وضع بهتر و پیشـرفته‌تری دارنـد، این درست است. عـده‌ای این اشارات را بهتر می‌تواننـد درک کنند و این اشارات نیز ضـد و نقیض آن معانی ساده نمی‌توانـد باشـد بلکه مرحله عالی‌تری است از آن معانی که همگان می‌فهمنـد. سـمبولیک بودن قرآن به این معنی قابل قبول است.

۸- فهم کامل قرآن نیاز به تخصص دارد

در سـطوح بالاتر از سـطح عمومی و همگانی، فهم قرآن نیاز به تخصص دارد و در برخی از سطوح نیاز به استفاده از سرچشمه وحی نیز لازم است.

یـک درجه از فهم قرآن مخصوص پیـامبر و ائمه‌علیهم‌السـلام است و جز از طریق روایـاتی که از آن‌هـا به ما رسیده نمی‌توان بر آن دست یافت. این در مواردی صادق است که ارتباط معانی سـمبولیک و رمزی یا ارتباط معانی گسترده‌تر با الفاظ و عبارات قرآن، به راحتی روشن نباشـد. در این‌گونه موارد تنها پیامبر اکرم)ص(و ائمه)ع(هسـتند که می‌تواننـد از ارتباط این معانی یا آیات مورد نظر سخن گوینـد. زیرا پیـامبر همان‌طور که آورنـده اصل وحی است، آورنـده این توضیحات اسـتثنایی هم می‌باشـد. این‌که در روایات آمـده است که تفسـیر آیات، مخصوص پیامبر و اهل بیت)علیهم السـلام(است منظور این درجه از تفسـیر است. یعنی این‌که ارتباط

معنی با لفظ حتی بعد از توجه به مفهوم مورد نظر باز هم روشن نباشد. نوع دیگر از معنی سمبلیک بدین صورت است که ارتباط معنی با لفظ آن‌قدر ساده و روشن نیست که خیلی‌ها با دقت هم متوجه شوند اما بعد از آن‌که یک نفر فهمید و توضیح داد که از این آیه می‌توان این معنی را بدست آورد، دیگران هم متوجه می‌شوند و می‌پذیرند که این معنی تازه به آیه مورد نظر مربوط می‌شود. این تفسیر قرآن است ولی نه تفسیری که مخصوص پیامبر و ائمه باشد. بلکه در این نوع تفسیر باید سخت هشیار باشیم که تحت تأثیر هوی و هوس و خواسته و رأی خودمان قرار نگیریم که اگر قرار گرفتیم معنایش این است که من دلم می‌خواهد این آیه این معنی را بدهد و پی آن می‌گردم که یک نفر پیدا شود و ادعا کند که این معنی از این آیه فهمیده می‌شود تا فوراً از او بپذیرم. اگر چنین باشد این خود یک نوع تفسیر به رأی است که مذموم، مطرود و مردود است و در روایات رسیده از پیامبر)ص(و ائمه)ع(سخت با آن مخالفت شده است. نمونه‌اش همین مطلبی بود که در مورد صلوهٔ مطرح کردم. آن آقا چون دلش می‌خواهد از آیات قرآن شواهدی بر انقلابی بودن قرآن به‌دست آورد، ذهنش متوجه معنایی می‌شود که افراد بی‌طرف می‌بینند که این معانی اصلاً ارتباطی با این لفظ ندارد.

در بخش مربوط به گسترش احکام و مطالب آیات نسبت به شرایط زمانی و مکانی نیز تذکر یک نکته ضرورت دارد و آن این است که درک این گستردگی غیر از تخصص علمی به کمال دیگری نیز احتیاج دارد و آن کمال امامت است. یعنی بسط و گسترش یک حکم از شرایط زمانی و مکانی معین به شرایط زمانی دیگر، ظرافتی دارد که هر عالم و محققی نمی‌تواند درک کند و فقط یک امام آن را می‌فهمد. یک راهبر درک می‌کند. رهبر است که می‌تواند پیچیدگی‌ها را متوجه شود.

بنابراین گسترده کردن آیات در مدار و قلمرو امامت قرار می‌گیرد. اگر امامت مطلق و معصوم باشد می‌گوییم مخصوص امام معصوم است، و اگر در قلمرو امامت نسبی است، که غیرمعصوم را هم شامل می‌شود، می‌گوییم از شئون امام نسبی است. اما یک عالِم محقق که اصلا در مدار امامت نیست ولو علامه هم که باشد نمی‌تواند این گستردگی را لمس کند.

۹- درک کلمات رمز و آیات متشابه در قرآن

در قرآن، آیات متشابه وجود دارد. کلماتی هست که معانی آنها خیلی روشن نیست مانند فواتح سور: »الم، یس، کهیعص و...«.(۴) علاوه بر این‌ها در قرآن احیاناً کلمات و جملات دیگری هست که معنای خیلی روشنی ندارند و نوعی رمز می‌باشند. با این‌گونه جملات و کلمات بازی کردن و کلنجار رفتن و به دنبال کشف مطلب جدید بودن و از سر ذوق درباره این مطالب صحبت کردن، روش نادرستی است و سبب می‌شود مطالبی به حساب قرآن گذاشته شود که هیچ ارتباط روشن و مستندی به قرآن ندارد. گوینده‌ای رسماً اعلام می‌کند که در گفتارش اشاره‌ها، رمزها و کنایه‌هایی به کار رفته و کلید این رموز را در اختیار دیگران می‌گذارد. اما یک کتاب می‌خواهد این رموز باقی بماند ولی ما اصرار می‌کنیم که این رمز را کشف کنیم بدون آنکه کلیدش را داشته باشیم. هستند کسانی که از این قبیل تلاش‌ها در مورد »کهیعص وحم و حمعسق« و نظایر آن کرده و هر کس به سلیقه خود سخنی گفته است. یکی گفته به حساب ابجد »کهیعص« اشاره دارد به زمان ظهور امام زمان)عج(. فردی توجیه دیگری دارد. این کارها واقعاً انحرافی است و باید از آن سخت خودداری شود.

در مورد آیات متشابه خود قرآن در سوره آل‌عمران می‌فرماید که این آیات را خداوند می‌داند و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و امام. بنابراین در مورد آیاتی که متشابه و چند پهلو هستند باید سخت محتاط باشیم.

تا آن‌جا که من برخورد کرده‌ام در قرآن دو نوع متشابه داریم:

۱- متشابه کامل مثل الم و امثال آن.

۲- متشابه نسبی، یعنی عبارتی که تا حدودی معنایش روشن است، ولی از یک حد فراتر، متشابه می‌شود. انسان گیج می‌شود. در هر

جا که انسان می‌خواهد فراتر رود سردرگم می‌شود. در آنجا نیز قطعاً باید از تأویل خودداری کرد.

بنابراین در متشابهات کامل به‌طورکلی و در متشابهات نسبی تا حدودی باید از دست زدن به تأویل خودداری کرد.

هر جا متشابه است یعنی هر جا انسان می‌بیند در استفاده معنی از عبارت تردید و تزلزل وجود دارد و عبارت طوری است که وقتی دو معنی متفاوت بر آن عرضه می‌کنیم ممکن است هر دو معنی از آن عبارت مستفاد گردد، باید در همان حد دلالت واقعی عبارت توقف کنیم و مطلبی را که نمی‌توان از خود الفاظ فهمید به حساب قرآن بگذاریم. ممکن است یک عبارت تا حدی رسا باشد ولی از این حد که فراتر رود دو پهلو یا چند پهلو شود. به این عبارت می‌گوییم متشابه نسبی. متشابه نسبی نسبت به عبارات رسا و یک پهلو محکم است و نسبت به فراتر از آن متشابه.

به هر حال باید از استناد به عبارت‌های چند پهلو در آن مرزی که دو پهلو یا چند پهلو می‌شود جداً خودداری کرد و این توصیه موکدی است که خود قرآن می‌کند. زیرا مستمسک قرار دادن این عبارت‌های چند پهلو، جز فتنه و اختلاف ثمره دیگری ندارد. این است که قرآن می‌فرماید »فَأَما الذین فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فیتبعونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابتِغآءَ الفتنَةِ و ابتِغاءَ تأویله« آنان که در دلهاشان انحرافی هست به دنبال بخش‌های متشابه قرآن می‌روند تا فتنه‌گری کنند با این عنوان که می‌خواهیم تأویل و سرانجام آیات قرآن و معانی عمیق آن‌ها را بدانیم، در صورتی که »ما یعلَمُ تاویلَهُ الا اللّهُ والراسخونَ فی العِلْم«(۵) سرانجامش را جز خدا نمی‌داند، خدا و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و ائمه طاهرین. آن هم به اعتبار این‌که می‌توانند تاویل و سرانجام آن‌ها را از خدای متعال بگیرند، بنابراین می‌توانند آیات را تاویل کنند.

بنابراین ما مثل اخباری‌ها نیستیم که فهم قرآن را یکسره مخصوص پیامبر و امامان بدانیم و بگوییم برای فهم هر آیه‌ای باید به روایاتی که پیرامون آن آیه آمده مراجعه کرد. ما می‌گوییم مقداری از آیات را که آیات بینات و محکمات قرآن هستند همه مردم می‌توانند بفهمند به شرط آن‌که عربی بدانند، آن هم عربی عصر قرآن و به شرط آن‌که با شرایط نزول آیات آشنا باشند و به شرط این‌که از آن حدی که به روشنی می‌فهمند فراتر نروند و اگر خواستند فراتر روند تمام آن قیودی را که گفتیم رعایت کنند.

۱۰- چگونگی استفاده از روایات تفسیری

بعضی افراد تا روایتی در تفسیر قرآن پیدا کنند، می‌گویند »این را امام یا پیامبر فرموده« و همان سخن را قطعی تلقی می‌کنند. آقای من چه کسی گفت هر روایتی که در هر کتابی به نام پیامبر و امام است واقعا از پیامبر و امام هست؟ بله اگر ما بدانیم که پیامبر و امام درباره این آیه این مطلب را فرموده، بی‌شک بالای چشم ماست اما به شرط آن‌که اثبات شد این روایات واقعاً گفته پیامبر یا امام است.

اگر روایات تفسیری، مسلّم باشد که از پیامبر و امام است و قطعی الصدور باشد، بدیهی است که در فهم قرآن نقش تعیین‌کننده دارد. اما چه مقدار از این روایات تفسیری را می‌توانیم اثبات کنیم که قطعاً از پیامبر و ائمه است؟ بی‌شک بسیاری از این روایات که در تفسیرها آمده از نظر سند مخدوش است، تازه اگر از نظر سند مخدوش نباشد خبر واحد است و نمی‌تواند دلیل قطعی باشد.

بنابراین در برخورد با روایات تفسیری موضع ما مشخص است. یعنی موضعی که مورد تأیید عموم علمای بزرگ نیز هست. وضع ما این است که اگر روایتی از نظر سند و از نظر دلالت قطعی باشد، این روایت ردیف و مطابق قرآن است. همان کتاب، سنت و عترت است. اما اگر روایت یا سندش مخدوش یا ظنی باشد یعنی قطعی نباشد یا دلالت عبارت قطعی نباشد، حق نداریم به آن‌ها نقش تعیین‌کننده در فهم قرآن بدهیم.

این موضعی که اعلام می‌کنم موضعی قطعی است و این موضع شخصی نیست. موضع عمومی محققین ماست و آن این است که هر روایت که استنادش به پیامبر و امام علیهم السلام قطعی باشد و خود روایت از نظر عبارت، مبهم و تودرتو نباشد و معنی روشنی

به‌دست دهـد، در تفسـیر قرآن نقش قطعی و تعیین‌کننـده دارد، ولی مادون آن هیـچ‌گونه نقش تعیین‌کننـده نـدارد. مثل تاریخ است. چیزی در ردیف همان مطالعه تاریخی است. اکثر روایات تفسـیری اسـتنادش قطعی نیست و بسـیاری از آن‌ها نیز از نظر معنی چندان روشن نیستند.

در مورد روایاتی که در تفسـیر علی‌بن ابراهیم و در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری آمده، بحث‌ها هست. حتی در مورد روایات تفسـیری که در کتـاب کـافی آمـده بحث‌هـایی وجـود دارد. کـدام عـالم و فقیه است که امروز بـا همه روایـات کـافی در فقه قطعی برخـورد کنـد؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در تـدریس فقه‌شـان مکرر در مکرر روی روایـات کـافی بحث می‌کردنـد. روایـاتی را رد می‌کردند و کنار می‌زدند. در خود کافی روایات متضادی هست. ناچاریم تعدادی از آن‌ها را کنار بزنیم. بنابراین در فقه چنین اسـت که بایـد در رویـارویی و مواجهه بـا روایات سـخت دقیق باشـیم و به روایاتی که اصـطلاحاً «مو لای درزش نمی‌رود» اهمیت بیشتری دهیم.

ارزش روایـات صـحیح را بـا اهمیت و اعتبار نابجائی که به هر عبارت منسوب به پیامبر و ائمه طاهرین (سـلام... علیهم اجمعین) داده می‌شود عوضی نگیریم.

در همین کتاب‌های حـدیث مشاهـده می‌کنیم که پیامبر (ص) در زمان خود می‌فرمایـد که دروغگویان زیادی هسـتند که از زبان من برای شـما مطلب کـذب نقل می‌کنند، هر چیزی را از آن‌ها قبول نکنید. هر چه از زبان من نقل کردند بر کتاب اللّه، عرضه کنید. آن چیزی که مطابق بـا قرآن باشـد قابل قبول است و هر چه مخالف قرآن باشـد قبول نکنیـد. این امر روشـنی است که امروز و دیروز و اسـلام و غیراسـلام نـدارد. قبـل از اسـلام و در همه ادیـان، مکـاتب و در همه اجتماعـات بوده، همه جـا دروغ‌سازهایی که خبر جعل می‌کننـد بوده‌اند. کتاب کافی و امثال آن مورد احترام ماست، ارزش هم دارد ولی کاملاً و دربست قطعی نیست. یعنی کافی پابه‌پای قرآن نیست. مرحوم ثقهٔ‌الاسـلام کلینی از نظر ما عالمی جلیل‌القدری است ولی آیا کافی پابه‌پای قرآن است؟ نهج‌البلاغه هم پابه‌پای قرآن نیست. کتاب‌های مرحوم صدوق هم پابه‌پای قرآن نیست. خلاصه هیچکدام پابه‌پای قرآن نیسـتند. این‌ها کتاب‌هایی هسـتند که باید مورد بررسی قرار گیرند.

قرآن از آن جهت که استنادش به پیـامبر اکرم قطعی است، معیـار اصـلی ماست. حـدیث قطعی از پیامبر و ائمه علیهم‌السـلام هم مثل عدل و پابه‌پای قرآن است، البته به شرط آن‌که قطعی باشد.

بنابراین استفاده از احادیث و روایات در فهم قرآن حرفه‌ای است بسیار ظریف و بسیار دقیق و یک کار کاملاً فنی و تخصصی است. چرا؟ برای این‌که بخشی از این احادیث جعلی است، احادیث غیرمعتبری وجود دارد که انسان را به اشتباه می‌افکند.

این‌ها مطالبی است که توانستم در اثنای این سفر که فرصت تنظیم و مراجعه به مطالب قبلی را ندارم در پاسخ جنابعالی بیان کنم.

بـار دیگر تأکیـد می‌کنم، کسـانی که به ظرایف مسائـل اجتمـاعی و اخلاـقی و مسائـل عرفـانی و معنوی انسـان آشـنا هسـتند طبعاً در رویارویی با قرآن کریم برداشت‌هایی زنده و ارزنده دارند. هرگز نباید ارزش آن‌ها را نادیده گرفت اما به شرط این‌که به حد تفسیر به رأی و به حد تحمیل عقاید دلخواه به قرآن نرسد. روایات جالبی در تفسـیر قرآن هست که بسیار مفید است ولی به شـرط این‌که نقش تـذکر دهنـده به آن‌هـا بـدهیم نه نقش تعیین‌کننـده. نقش تعیین‌کننـده را تنهـا به روایـتی می‌تـوانیم بـدهیم که اسـتناد آن‌هـا به پیامبر (ص) و امام (ع) قطعی باشـد. قطعی می‌گوییم نه مظنون و نه حتی خبر صـحیح. خبری که در اصـطلاح علم‌الحـدیث به آن خبر صحیـح می‌گـوییم و در فقه هم اسـتناد به آن را تجـویز می‌کنیم که اگر قطعی نباشـد در تفسـیر قرآن نقش تعیین‌کننـده نـدارد. خـبر صحیـح به خبری می‌گوییم که راویـان آن شـیعه و عـادل باشـند. این‌گونه خبر همیشه قطعیت ایجاد نمی‌کنـد، یقین ایجاد نمی‌کنـد، خـبری غیریقینی اسـت که یـک آدم مـورد اعتمـاد گفته است. این نـوع خـبر ممکن است در فقه حجت باشـد ولی در تفسـیر حجت نیست. در تفسـیر فقط خبر یقینی، آن هم در حـدود دلالت روشن و یقینی است که می‌تواند نقش تعیین‌کننده داشـته باشد و روایات

دیگر فقط نقش تذکردهنده دارند. امیدوارم که با رعایت این معیارها بتوانیم در استفاده از قرآن که کتاب من اللّه است و نور است و هدی هست و مبین است در راه راست قرار گیریم. »یا اهل الکتاب... قد جائکُم مِنَ اللّهِ نورٌ و کتابٌ مبینٌ یهدی بِهِ اللّه مَنِ اتّبَعَ رضوانهُ سُبُلَ السلام«.(۶) واقعاً امیدوارم که همه ما بتوانیم به آن‌چه در آیات کریمه آمده اهتمام بورزیم. از جانب خدا، نور، روشنی، چراغ فروزان، کتاب روشنگر و آشکارکننده نازل شده که خداوند انسان‌هایی را که دنبال رضای او باشند نه دنبال هواهای خویش، به وسیله این کتاب به راه‌های سلام و سلامت، امن امان و سعادت، هدایت می‌کند.

امیدوارم همه ما از قرآن، آن استفاده‌ای را بنماییم که این آیه کریمه خواسته است.

پرسش‌ها

سئوال: در تأویل و تفسیر به رأی، پرسشی مطرح است بدین صورت که تا آن‌جا که اطلاع دارم، معمولاً مفسرینی که الآن از آن‌ها آثاری هست در گذشته در ابعاد مختلف فلسفی یا عرفانی مسائلی را مطرح کرده‌اند و متأسفانه کمتر با نقش تعیین‌کننده اجتماعی به قرآن نگاه کرده‌اند. شاید افراطی که در این زمینه الآن به‌وجود آمده یک انگیزه‌اش این باشد که به هر حال از آن تفاسیر نتوانسته‌اند استفاده کنند و دیده‌اند آن‌چه حق اسلام بوده و آن‌چه در اسلام بوده ادا نشده است. برایمان روشن است که اسلام توانسته انسان‌هایی با بینش و منش جهانگیر بسازد و رهبری کند، در این تفاسیر انعکاسی از بینش اجتماعی قرآن نیامده است. در نتیجه در این طرف نیز افراطهایی به‌وجود آمده که همه مسائل را به مسائل اجتماعی و انقلابی مربوط می‌سازد. سئوال من این است که اولاً، آیا این نوع برداشت‌های فلسفی که یک فیلسوف از قرآن دارد یا برداشت‌های عرفانی که یک عارف مطرح می‌کند نوعی تفسیر به رأی نیست؟ و ثانیاً، برای جبران این بی‌توجهی به دید اجتماعی قرآن ما چه راه‌حل‌هایی داریم؟

پاسخ: پاسخ به این سئوال و امثال آن در مطالبی که عرض کردم به روشنی آمده است.

آن‌چه که یک فیلسوف یا عارف یا سالک درباره آیات قرآن می‌گوید، مشمول همین نقطه‌نظرهاست که در این بحث آمده است. ممکن است یک فیلسوف یا عارف به دلیل این‌که در اندیشه، اخلاق و عمل به کمال برتری رسیده بتواند اشاره‌ای را از قرآن درک کند ولی کسانی که پائین‌ترند درک نکنند. نباید فوراً برداشت او را تخطئه کنید و تفسیر به رأی بنامید. اگر این برداشت او به عبارت آیه بچسبد یعنی اگر ارتباط الفاظ و کلمات و عبارت آیه با این معنی و برداشت تازه برای ما روشن باشد می‌توانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم والا به حساب قرآن نباید پذیرفت. حداکثر این است که بگوید این آیه در من یک چنین برداشتی ایجاد کرده است بدون این‌که به حساب قرآن گذاشته شود.

بنابراین نباید این برداشت‌ها را یکسره تخطئه کنیم یا یکسره بپذیریم، که این هر دو غلط است. به دلیل این‌که صاحب فلان تفسیر، فیلسوفِ ارزنده یا عارف برجسته و با اخلاقی بوده است نمی‌توانیم فوراً هر چیزی را که درباره آیات می‌گوید بپذیریم. باید همه ضوابطی که عرض شد رعایت شود و گفته هر کس با رعایت این ضوابط نقادی گردد تا بتوانیم بگوییم که برداشتی که او می‌کند تا چه حد می‌تواند دارای اعتبار و ارزش باشد.

اگر این فیلسوف یا عارف یا اخلاقی، مطلبی را گفته است که می‌خواهد آن را به حساب قرآن واریز کند و ما می‌یابیم که با الفاظ قرآن پیوند و رابطه چندانی ندارد، باید به او هشدار بدهیم که آقا شما هم در معرض خطر تفسیر به رأی هستید.

اتفاقاً من در کتاب »خدا از دیدگاه قرآن« یک نمونه‌اش را در آیه‌ای که هم ابن‌سینا و هم صدرالمتالهین)ملاصدرا(و هم خواجه نصیر در یک مطلب فلسفی – عرفانی مورد استفاده قرار داده‌اند نقادی کرده‌ام و مفصل بر آن انتقاد نوشته و مسئله را روشن نموده‌ام. اصولاً ارتباط آیه مورد نظر با آن مطلبی که آن‌ها گفته‌اند و برخی از صاحب‌نظران و مفسرین قبل از آن‌ها هم گفته‌اند به صورتی نیست که بتوانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم. مثلاً به این آیه توجه کنید:

»سَنُرِیهِمْ آیاتنا فی الافاقِ وَ فی انفُسِهِم حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أنهُ الحق اَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِکَ اَنَّهُ علی کَلِّ شَیءٍ شَهیدٌ«.(۷)

این صاحب‌نظران معنی این آیه را طوری بیان می‌کنند که ضمیر »انه الحق« به خدا برگردد. در صورتی که ضمیر بر حسب ظواهر قرآن به خود قرآن برمی‌گردد. بنابراین تمام آن مطالبی که چندین صفحه مرحوم ملاصدرا و مقداری مرحوم ابن‌سینا و خواجه نصیر در شرح اشارات دارند به آیه مربوط نمی‌شود.

عظمت و احترامی که من برای ابن‌سینا و خواجه نصیر و ملاصدرا قائل هستم مانع از انتقاد من نشده و انتقادی کردم که به سبک قرآنی است نه به سبک فلسفی. مطلب در فلسفه هر چه می‌خواهد باشد ولی این مطلب فلسفی از این آیه استفاده نمی‌شود. اما در سئوال شما یک نکته دیگر بود و آن این‌که در دوره‌های گذشته مبالغه شده روی نوعی اندیشه تکامل‌یافته فلسفی، عرفانی و اخلاقی؛ بنابراین بازارِ برداشت‌های فلسفی، اخلاقی، عرفانی و سیر و سلوک از قرآن پررونق بوده، آن هم همراه با بی‌رونقی برداشت‌های اجتماعی از قرآن، در حالی که اسلام آئین انسان‌سازی است و انسان تک بعدی نمی‌سازد، بلکه انسانِ دارای قدرت تکامل در ابعاد گوناگون می‌سازد و ساختن انسان چند بعدی، نه تک بعدی، نیاز فراوان دارد به این‌که در هیچ دوره‌ای از اهمیت مسائل اجتماعی قرآن نکاهیم و غفلت نکنیم.

هم‌اکنون ما در عصری هستیم که نیاز فراوان داریم به این‌که بدانیم موضع قرآن در برابر مسائل و نیازهای اجتماعی چیست. کوشش‌های گذشتگان چون در این بُعد نبوده خیلی به ما یاری نمی‌کند و باید در این زمینه خیلی تلاش کنیم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم برای این‌که انسان اشارات قرآن را در این زمینه‌ها درک کند باید به موضوع این مطالب یعنی انسان آشنا باشد. باید به بافت‌های اجتماعی انسان، همان بافت‌هایی که خود قرآن اسم برده آشنا باشد تا بتواند آیات انسان‌ساز و جامعه‌ساز قرآن را بهتر درک کند. بنابراین همان‌طوری که صاحب‌نظرانی که در اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی و سیر و سلوک درجه بالایی از تکامل را داشتند می‌توانستند اشارات قرآن را در آن زمینه‌ها بهتر درک کنند، مطالعه‌کنندگان قرآن در امروز نیز باید در زمینه‌های اجتماعی انسان مطالعات گسترده‌ای داشته باشند و با حضور ذهن سعی کنند آن اشارات ارزنده قرآن را در این زمینه‌ها درک و بر دیگران عرضه کنند. البته به شرط رعایت همه نکاتی که قبلاً مطرح شد و به شرط این‌که باز برداشت خود را بر قرآن تحمیل نکنند و به حساب قرآن واریز ننمایند، و به شرط این‌که اعتراف کنند که این تنها برداشت ممکن از این آیات نیست و برداشت‌های دیگری هم می‌توان داشت.

سئوال: در برداشت‌ها و تفسیرهای قرآن روش مقایسه‌ای که به کار می‌گیریم به چه صورتی مجاز است؟ مثلاً ـ شما بحثی درباره اگزیستانسیالیسم در رابطه با اسلام داشتید که بسیار جالب بود، با توجه به این‌که مکتب‌های انسانی و اجتماعی جدیدی در دنیا به‌وجود آمده و ما نیاز داریم مسائل ایدئولوژیک اسلام را در رابطه با این مکتب‌ها و مسائلی که مطرح کرده‌اند بفهمیم تا چه حد مجاز هستیم برداشت‌های آن‌ها را در زمینه‌های مختلف با برداشت‌هایمان از آیات قرآن مقایسه کنیم؟

پاسخ: به طورکلی شک نیست که برای پیروان هر مکتب در برخورد با آراء و عقاید دیگران سئوالاتی مطرح شود و پاسخ آن‌ها را از مکتب خود بخواهند.

کاری که من در مورد اگزیستانسیالیسم و مکتب‌های دیگر در ارتباط با قرآن، منطقی و معقول می‌دانم این است که نخست به سراغ خود این مکتب‌ها برویم تا این مکتب‌ها را خوب بشناسیم و پس از فهم این مکتب‌ها با مسائل تازه‌یی آشنا شویم که این مکتب‌ها بدان پاسخ‌ها داده‌اند. آن‌گاه به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن بدان‌ها چه پاسخی داده است بی‌آنکه بخواهیم همان پاسخی را که آن مکتب داده است از قرآن هم به دست آوریم. این اشتباه است که به اگزیستانسیالیسم مراجعه کنیم و آراء و افکار و اندیشه‌های این مکتب و موضع‌گیری‌هایش را درباره مسائل نو دریابیم و بپذیریم و بعد سراغ قرآن برویم تا برای این فکر پذیرفته خودمان پشتوانه قرآنی پیدا کنیم، این روش بسیار خطرناک و منشأ تحریف در فهم قرآن است. روش صحیح این است که به

اگزیستانسیالیسم مراجعه کنیم و ببینیم در آن‌جا مسائلی مطرح شده و این مکتب درباره آن‌ها نظریه‌هایی دارد، بعد به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن درباره این مسائل چه نظری داده است، خواه نظر قرآن موافق با نظر اگزیستانسیالیسم باشد، خواه مخالف. ما می‌خواهیم واقعاً نظر قرآن را بیابیم بدون التزام به یک فکر و اندیشه و بدون این‌که در صدد این امر باشیم که برای یک اندیشه پیش پذیرفته شده، پشتوانه قرآنی دست و پا کنیم.

بسیارند کسانی که در زمینه اسلام و مکتب‌ها این اصل را رعایت نکرده‌اند. کسانی را می‌بینیم که در زمینه مارکسیسم مطالعاتی دارند. این‌ها می‌گویند ما می‌بینیم این مکتب با بیان و با استدلال فلسفی، اقتصادی، اجتماعی‌اش می‌گوید مالکیت شخصی از مهمترین عوامل الیناسیون و یا خود بیگانگی و مسخ شدن انسانیت انسان است، و اگر بخواهیم عوارض ناشی از این نوع خود بیگانگی والیناسیون را از بین ببریم، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن این‌که مالکیت شخصی به هر عنوان که باشد از بین برود. اصلاً مالکیت شخصی مستلزم یک نوع تنزل انسان از مقام شامخ انسانیت است، این یک دید عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است که به هم آمیخته و این اندیشه را در مارکسیسم به‌وجود آورده است.(۸) این رأی مارکسیسم است. کسانی هستند که این نظر را می‌پسندند و با این پسند سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند از آیات قرآن پشتوانه‌ای برای این رأی به‌دست آورند و بگویند بله آقا اسلام هم مالکیت شخصی را نفی می‌کند. این‌ها به آیاتی از قبیل »ولله ما فی السموات و الارض« برخورد کرده و استناد می‌کنند و می‌گویند هر چه در آسمان و زمین است ملک خداست پس ملک هیچ‌کس دیگر نیست.

این همان برداشت تأویلی انحرافی است. وقتی کسی نفی مالکیت را بپذیرد و به قرآن مراجعه کند تا پشتوانه‌ای برای آن پیدا کند، خودبه‌خود دچار انحراف می‌شود. اما اگر بگوید موضع مارکسیسم در برابر مالکیت شخصی این است که به طور کلی آن را منفی و مردود می‌داند، آیا قرآن هم آن را منفی می‌داند یا نه؟ اگر با این روحیه سراغ قرآن برود که چنانچه قرآن آن را منفی می‌داند قبول کند و اگر آن را منفی نمی‌داند و مالکیت شخصی و خصوصی را تأیید کند، باز هم آن را بپذیرد، آن‌وقت می‌تواند بگوید که به راستی در پی شناخت قرآن است. اگر ما با این روحیه سراغ قرآن برویم اشکالی ندارد ولی متأسفانه می‌بینیم اغلب، کسانی با آن روحیه پیش گفته به سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند مسائل مختلف را آن‌طور که پذیرفته‌اند تفسیر کنند یعنی به منظور یافتن پشتوانه برای اندیشه پذیرفته شده خویش به طرف قرآن می‌روند.

ما بدون شک می‌توانیم مکتب‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی را مطالعه کنیم و بعد ببینیم این مکتب‌ها در زمینه چه مسائلی سخن گفته‌اند و مطالب آن‌ها و طبعاً در این مطالعه به مسائل تازه و موضع‌گیری‌های تازه برخورد می‌کنیم، و این طبیعی است که بخواهیم ببینیم مکتب ما در آن زمینه‌ها چه می‌گوید. پس مراجعه می‌کنیم به قرآن بی‌آنکه حتماً انتظار داشته باشیم قرآن این امور را رد یا تأیید کند، بی‌آنکه تصمیم قبلی گرفته باشیم که برای آن چیز که خودمان پسندیده‌ایم از قرآن پشتوانه درست کنیم. اگر با این روحیه به قرآن مراجعه کنیم بسیار خوب است و در این مقایسه چه بسا برسیم به این نتیجه که فلان مطلب را که امروز فلان مکتب گفته، فلان آیه قرآن در ۱۴ قرن قبل گفته است. اما اگر صرفاً بخواهیم به عنوان دستیابی به پشتوانه‌های قرآنی به مطالب انتخاب شده قرآن مراجعه کنیم، خطرناک است و غالباً ما را به انحراف می‌کشد.

سئوال: در مورد رهبری معصوم یا رهبری غیرمعصوم فرمودید که حق دارد از قرآن استنباط بکند. در رهبری غیرمعصوم این مسئله چگونه است؟ فرض کنید که یک رهبر، رهبری اجتماعی باشد و خیلی هم مسلط به قرآن باشد و قرآن را خوب بفهمد. آیا هر نوع برداشتی که این رهبر بکند قابل قبول است؟ درجه این رهبر غیرمعصوم تا چه حد است؟ در حد نایب امام است یا در حد یک لیدر مذهبی ساده هم می‌تواند باشد؟

پاسخ: این سئوال مستقیماً به بحث ما ارتباطی ندارد و به مسئله امامت و رهبری در اسلام از دید شیعه در عصر حضور و در عصر غیبت برمی‌گردد. در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن مفصلاً در این زمینه بحث کرده‌ام و فعلاً به طور خلاصه توضیح می‌دهم. در

هر نوع رهبری اجتماعی اگر لازم باشد کسی مستقلاً رهبری کند، نه این‌که زیر نظر یک رهبر بالاتر، باید صاحب‌نظر، مجتهد و عادل باشد و علاوه بر اجتهاد و صاحب‌نظری و ایدئولوژیک بودن و عدالت، باید برای رتق و فتق و تدبیر کارها ورزیدگی و مهارت و لیاقت داشته باشد. این‌ها شرایط اصلی است. بنابراین در عصر غیبت برای چنین کسانی امکان برداشت‌هایی از آیات قرآن که مربوط به سِمَت و نقش رهبری آن‌ها می‌باشد طبعاً بیشتر است و آن‌ها نسبت به کسانی که از این مدار خارجند بهتر می‌توانند اشارات قرآن را در این زمینه درک کنند. اما کسانی که زیر نظر یک رهبر ایفای وظیفه می‌کنند، لازم نیست مجتهد باشند زیرا در موارد نیاز از او نظرخواهی می‌کنند.

سئوال: چون قرآن و جهان هر دو مخلوق خدا هستند از این جهت شباهتی بین قرآن و جهان هست. بدین معنی که همان‌طور که در شناخت جهان هر چه بشر جلوتر می‌رود پرده جهلش بیشتر کنار می‌رود، گرچه اصول و قوانین کلی حاکم بر جهان جاودانی است و تغییر نمی‌کند و این شناخت بشر است که هر چه جلوتر می‌رود دقیق‌تر جهان را می‌شناسد، آیا قرآن هم که یک اعجاز جاویدان برای همه عصرها و نسل‌ها است این چنین است و از این نظر به جهان شباهت دارد؟

پاسخ: روشن است که در قرآن اشاره‌هایی هست که فهم آن‌ها با تکامل اندیشه بشری ارتباط مستقیم دارد. ولی این بدان معنی نیست که قرآن‌شناسی در همه موارد پابه‌پای طبیعت‌شناسی جلو می‌رود.

سئوال: با توجه به این‌که بعضی مسائل وجود دارد که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده مثل این‌که رکعات نماز چه مقدار باشد، دو رکعتی بودن نماز صبح و سه رکعتی بودن مغرب و امثال این‌ها و مسائلی دیگر از احکام اسلامی که همین‌گونه است، آیا این امر خودبه‌خود اشاره ندارد به این‌که ما فقط به این محدود نشویم که همه چیز را از قرآن در بیاوریم بلکه باید به سنت و شیوه پیامبر و امام هم مراجعه کنیم؟

پاسخ: این سؤال شما هم مستقیماً به بحث ما مربوط نمی‌شود اما از آن جایی که یکی از مسائل روز است از این فرصت استفاده می‌کنم و خیلی فشرده جواب می‌دهم.

در حقیقت این سئوال متوجه کسانی است که «حسبنا کتاب اللّه» شعار آن‌هاست و عملاً می‌خواهند فقط اسلام را از قرآن بشناسند. بنابراین درباره ارتباط کتاب با سنت به چند نکته باید توجه شود. یکی این‌که کتاب دو بخش دارد:

۱- بخشی که بدون سنت قابل فهم است.

۲- بخشی که بدون سنت قابل فهم نیست و فهم روشن آن متوقف بر سنت است. پس این یکی از علل و عوامل این موضوع است که اسلام‌شناسی همان‌طور که بر کتاب تکیه دارد، بر سنت نیز تکیه دارد.

دیگر آن‌که بسیاری از احکام را ما نمی‌توانیم از کتاب به دست آوریم. به عبارت دیگر تشریع و قانون‌گذاری و بیان شریعت و معارف الهی منحصراً در چارچوب قرآن نبوده است.

در این‌جا یک مسئله هست و آن این‌که آیا آن‌چه پیامبر به عنوان وحی دریافت می‌کرده فقط قرآن است یا علاوه بر قرآن، پیامبر وحی دیگری هم دریافت می‌کرده است. در این زمینه در تحقیقات قرآنی که اخیراً داشتیم، مفصلاً فیش‌ها و یادداشت‌هایی را از منابع مختلف شیعه و سنی جمع‌آوری کردیم و این‌ها خیلی روشن اثبات می‌کند که غیر از وحی قرآنی قطعاً پیامبر وحی دیگری نیز دریافت می‌کرده است.

پس معلوم می‌شود که همه آنچه بر پیامبر وحی شده در قرآن جمع‌آوری نگردیده است. چرا؟ چون آن‌چه در قرآن آمده تنها آن قسمت از وحی است که کیفیت بیانش معجزه‌آساست. یعنی قرآن وحی است با یک صفت خاص و آن این‌که با اسلوبی معجزه‌آسا بیان شده است. وحی دیگری هم هست که عبارت آن معجزه‌آسا نیست. آن هم وحی است اما قرآن نیست. قرآن وحی است ولی هر وحی قرآن نیست و پیامبر غیر از قرآن باز هم وحی داشته است و ما در شناخت دین خدا باید به هر دو بخش وحی استناد کنیم.

نمایه

فهرست آثار بنیاد

۱) آیه ۷ سوره آل عمران: »او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکمات است که آنها اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج‌دلان، برای فتنه‌جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات آن می‌شوند، حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم – که می‌گویند به آن ایمان آورده‌ایم، همه از پیشگاه خداوند است – نمی‌دانند؛ و جز

خردمندان کسی پند نمی گیرد.»

۲) سوره مرسلات، آیه ۲۵

۳) دوره طلبگی سه دوره است، مقدمات، سطح و خارج که همان دوره فارغ‌التحصیلی است.

۴) در پرسش‌های بعدی توضیحی در این زمینه داده می‌شود.

۵) سوره آل عمران: آیه ۶

۶) سوره مائده: آیات ۱۵ و ۱۶

۷) سوره فصّلت: آیه ۵۳

۸) نظام‌های سوسیالیستی کنونی تنها مالکیت خصوصی یعنی مالکیت شخصی بر ابزار تولید را نفی می‌کنند، و مالکیت شخصی بر خانه، لوازم خانه، وسیله سواری شخصی و نظایر این‌ها را می‌پذیرند، ولی در مرحله نهایی سوسیالیسم همین مقدار از مالکیت شخصی نیز پذیرفته نیست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹